

مضامین سیاسی در اندیشه‌های مولانا^۱

سید مهدی فتاحی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۱۳ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۴

چکیده:

تحقیق حاضر با هدف کشف و بیان مضامین سیاسی در دیدگاه عارفانه مولوی و تبیین انسان‌شناسی خاص او و با ذکر این سوال که آیا مولوی در مضامین سیاسی بینشی دارد که به عنوان اندیشه سیاسی اسلام قابل ارائه باشد؟ و با فرض اینکه مولوی درباره مفاهیم سیاسی دارای بینشی است که بعنوان اندیشه سیاسی اسلام قابل ارائه است، با روش تحقیق تحلیلی تاریخی به بررسی آثار مختلف مولانا جلال‌الدین محمد بلخی می‌پردازد. نتایج نشان می‌دهد که در خلال مضامین عارفانه آثار مختلف مولانا، اندیشه‌های سیاسی وجود دارد که به دلیل ارتباط عمیق این متفکر بزرگ با منابع اندیشه اسلامی، مفاهیم یافت شده بعنوان اندیشه سیاسی مولوی، قابل طرح در حوزه اندیشه‌های سیاسی اسلام و ایران است. این مفاهیم عبارتند از: عدالت، آزادی، حکومت و فرمانروایی، رهبری. همچنین شواهدی مبنی بر انسان‌شناسی سیاسی مولوی در نظریه جامع وی درباره انسان کامل وجود دارد. این تحقیق در روند خود به مطالعه و مقایسه ارتباط نظری حوزه‌های عرفان و سیاست، مفاهیم رایج در اندیشه سیاسی متفکران این حوزه، ارتباط مولوی با منابع مختلف اندیشه اسلامی و فیلسوفان سیاسی سلف خود و نیز دیدگاه پلورالیستی و فرامذهبی و روش هرمنوتیکی شناخت در عرفان مولوی پرداخته است.

واژگان کلیدی: اندیشه سیاسی، سیاست، دیدگاه، انسان سیاسی، قدرت

^۱ - این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی نگارنده با عنوان "مضامین سیاسی در اندیشه‌های مولانا" است که در دانشگاه آزاد اسلامی واحد بافت تصویب و انجام شده است.

^۲ - دانشیار و عضو هیات علمی گروه روابط بین‌الملل، واحد بافت، دانشگاه آزاد اسلامی، بافت، ایران

مقدمه

در میان آثار اندیشمندان بزرگ در قلمرو علم سیاست، نظریات دانشمندان ایرانی و اسلامی همواره از جایگاه رفیعی برخوردار بوده است. تا آنجا که هنگام اسارت اروپا در سیطره قرون وسطی، مشرق زمین با طلوع اسلام شاهد بسط اندیشه‌های دانشمندان ایرانی بوده است. به طوری که اندیشه سیاسی آنان در خلال نگاه جامع ایشان به انسان و اجتماع موج می‌زند. بدون تردید در میان فیلسوفان و نظریه‌پردازان ایرانی جایگاه رفیع و ممتاز مولوی به لحاظ فهم متعالی او از جنبه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی انسان غیرقابل انکار است. شناخت شناسی خاص او و روش شناسی منحصر به فردش، دیدگاه وی را از سایر نظریه‌پردازان، حکما، ادبا و فیلسوفان متمایز می‌سازد.

برگزاری کنفرانس‌های بین‌المللی در غرب و شرق در زمینه شناخت مولوی و آراء و عقاید او در حوزه‌های مختلف علوم انسانی (جامعه‌شناسی، فلسفه، روانشناسی، انسان‌شناسی، عرفان و علوم سیاسی) و ایجاد مراکز علمی و تحقیقاتی مولوی شناسی در نقاط مختلف دنیا بویژه آمریکا و اروپا تلاشی در جهت این تجدید حیات فلسفی است.

از سوی دیگر بهره‌برداری علمی و فرهنگی از آثار مولوی در دهه‌های اخیر در خارج از مرزهای ایران بیش از توجه علماء و اندیشمندان داخلی بوده است و این نقصان در حوزه اندیشه سیاسی اسلام و ایران مشهودتر است. به گونه‌ای که در ادبیات سیاسی ایران نامی از مولوی برده نشده است. لذا با اعتقاد به دستاوردهای نظری و عملی اندیشه‌های مولوی در حوزه‌های مختلف علوم انسانی، این تحقیق در صدد کشف و تبیین اندیشه سیاسی مولوی از خلال اندیشه‌ها و آثار اوست. با توجه به ارتباط منطقی پیدایش اندیشه‌ها با خاستگاه نظری که معمولاً دیدگاه اندیشه دانشمندان بزرگ به مسائل مختلف انسانی است، و با اعتقاد به اینکه دیدگاه مولوی به عنوان یک اندیشمند بزرگ اسلامی، دربردارنده مفاهیم، اجتماعی و سیاسی والایی است که تاکنون بگونه‌ای منسجم و سازمان یافته در متون اندیشه سیاسی اسلامی- ایرانی معرفی نشده- اند. لذا در این پژوهش به دنبال پاسخگویی به این مسئله هستیم آیا مولوی در مضامین سیاسی بینشی دارد که به عنوان اندیشه سیاسی اسلام قابل ارائه باشد؟

زمینه‌های ایجاب مطرح شدن مولوی در حوزه اندیشه‌ی سیاسی

عرفان، بعنوان یکی از معتبرترین منابع شناخت بشر، همواره به موازات تحولات دیگر علوم، راهگشای معرفت بشری و تحول اخلاق و انسان‌گرایی بوده است. مولوی به عنوان عارفی بزرگ

که اندیشه‌های او به وسعت هفت قرن پس از عرصه حیاتش همچنان زمینه‌های جدیدی برای بررسی و تحلیل و ارائه دستاوردهای نو در حوزه‌های مختلف علوم انسانی مطرح می‌کند، در حوزه‌های مختلف علوم انسانی مطرح است. وی به عنوان منادی انسان‌شناسی و اخلاق، زمینه‌ساز اندیشه سیاسی متفاوتی است که اندیشه‌هایش بستر ساز تحول انسان‌شناسی سیاسی بدیعی است. در این قسمت زمینه‌های ایجاب طرح مولوی در حوزه اندیشه سیاسی و نیز ارتباط و انطباق نظریات مولوی با سایر دانشمندان سیاسی، به تفکیک مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱- دیدگاه پلورالیستی

از نظرگاه است ای مغز وجود/ اختلاف مؤمن و گبر و یهود (دفتر سوم مثنوی، ۱۳۵۹) پلورالیسم نام مکتب اصالت تکثر است، جمع را در برابر تفریق و کاهش مطرح می‌کند و از وجود حق‌های مختلف صحبت می‌کند نه یک حق. (تورانی، ۱۳۷۱: ۱۷) پلورالیسم در حیطه‌های مختلف پلورالیسم فرهنگی، پلورالیسم فلسفی، پلورالیسم سیاسی، پلورالیسم ارزشی و پلورالیسم دینی مطرح است. آنچه که جوهره پلورالیسم را در تمام این حیطه‌ها تشکیل می‌دهد مفهوم نسبی‌گرایی است.

در زمانی بسیار قبل‌تر از مطرح شدن جدال‌های اندیشه بر سر توافق پذیری و توافق ناپذیری اندیشه‌های انسان‌گرایانه و صلح‌جویانه، مولوی بیانگر زمینه‌های پلورالیسم فلسفی است. مولوی در داستان «فیل در خانه تاریک» عوامل مختلفی را که موجب فهم‌های متعدد از یک واقعیت می‌گردند مطرح می‌نماید:

۱- مقدار علم به آن حقیقت. ۲- زمینه‌های امیال و خواسته‌های افراد. ۳- شرایط و مقتضیاتی که پیرامون موضوع را فرا گرفته است. وی تأثیر موقعیت در ساخته شدن دیدگاه‌های مختلف را به دفعات مورد تأکید قرار می‌دهد: «این مسأله در دفاتر مثنوی بارها مطرح شده است و مطلب فوق‌العاده مهمی را در بر دارد، موقعیت‌های مخصوص که هر لحظه دامنگیر نظاره‌کنندگان در حقایق جهان هستی، قیافه‌های مشخصی از یک حقیقت را برای آدمیان بر می‌نهند. این موقعیتها از عوامل گوناگونی ناشی می‌شود». (جعفری، ۱۳۶۷: ۱۲۳)

از نظر گه گفتشان شد مختلف/ آن یکی دالش لقب داد آن الف (دفتر سوم) ۴- جهل نسبت به موضوع عامل دیگری است که به علت ایجاد شرایط عدم اشراف بر موضوع، زمینه‌ساز اختلاف نظر در مورد آن می‌شود.

در کف هر یک اگر شمعی بدی/ اختلاف از گفتشان بیرون شدی (دفتر سوم)

مولوی اساساً وجود چندگانگی و تکثر در تفکر و اندیشه را نتیجه طبیعی مواجهه با حقیقت می‌داند. و اصالت دادن به این تکثر و در واقع برخورد پلورالیستی با جهان اندیشه، نه گرایش به خلق دیدگاهی جدید، بلکه قبول این چندگانگی در راه شناخت است.

از قدم‌های صور بگذر مه ایست/ باده در جام است لیک از جام نیست
صورت از بیصورت آید در وجود/ همچنان کز آتشی زادست دود (دفتر ششم)
چشم دریا دیگرست و کف دگر/ کف بهل وز دیده دریا نگر
جنبش کف‌ها زد دریا روز و شب/ کف همی بینی و دریا نی عجب (دفتر سوم)

۲- شناخت‌شناسی هرمنوتیک پیونددهنده اندیشه سیاسی و عرفان مولوی
هرمنوتیک دانش تفسیر و فهم متون است که در مقابل سمانتیک یا دستگاه دلالت بر زبان قرار می‌گیرد. (شبستری، ۱۳۷۹: ۳۳) در روش شناخت مولوی توجه به فهم و استقلال آن در شناخت در خلال مضامین مختلف متعدد به چشم می‌خورد:

الف- قائل بودن به تفاوت فهم‌ها از مسائل:

اینکه گویم هم بقدر فهم تست/ مردم اندر حسرت فهم درست
ب- وجود عوامل کاهنده و افزایشنده فهم:

از دهانت نطق فهمت را برد/ همچنین سوراخ‌های دیگر
فهم چون آبست و وجود تن سبو/ دفع کن از مغز و از بینی ز کام
گوش چون ریگست فهمت را خورد/ می‌کشاند آب فهم مضمزت (دفتر سوم)
چون سبو بشکست ریزد آب از او / تا که ریح ... درآید در مشام (دفتر دوم)
ج- تأثیر پیش فهم‌ها و زمینه‌ها در شناخت:

موی کژ چون پرده گردون شود/ چنبره دید جهان ادراک تست
پیش چشمت داشتی شیشه کبود/ چون همه اجزات کژ شد چون شود
پرده پاکان حس ناپاک تست/ زان سبب عالم کبودت می‌نمود

د- استقلال دستگاه زبان از دستگاه فهم معانی

حرف ظرف آمد در و معنی چو آب/ آدمی مخفی است در زیر زبان (دفتر اول)
خویشتن را ساز منطقی ز حال/ غیرنطق و غیرایماء سجل (دفتر دوم)
بخر معنی عنده ام الکتاب/ این زبان پرده است بردرگاه جان (دفتر ششم)
تانگردی همچومن سخره مقال/ صد هزاران ترجمان خیزد ز دل (دفتر اول)

ه- ارتباط فهم از مسأله با پیامدهای شناخت

این بلا از کودنی آید ترا / گرنبودی کور زو بگداختی
آنچه تو گنجش توهم می کنی / یا چون غواصان به زیر قعر آب
برامید گوهر و در یمین / چون برآیند از تک دریای ژرف
هر کسی شد برخيال ریش گاو / از خیالی گشته شخص پرشکوه
چون که کعبه رونماید صبحگاه / که نکردی فهم رمز و نکته‌ها
گرمی خورشید را شناختی / زان توهم گنج را کم می کنی
هر کسی چیزی همی بیند شتاب / توبره پر می کنند از آن و این
کشف گردد صاحب درشگرف / گشته در سودای گنجی کنج کاو
روی آورده به معدن‌ها و کوه / کشف گردد که کژ کرده است راه (دفتر پنجم)

۳- اندیشه اخلاقی مولوی به عنوان زمینه ساز اندیشه سیاسی

در بررسی اندیشه سیاسی یک اندیشمند همانند مولوی و کشف دیدگاه و نظریه‌پردازی وی در زمینه مفاهیم سیاسی، کشف بینش و نگرش در زمینه اخلاق فردی و اجتماعی از مهمترین مبانی نظری اندیشه سیاسی است. بارزترین و کلی‌ترین منظر درهم آمیختن اخلاق و مفاهیم اجتماعی سیاسی و فردی در اندیشه مولوی از نگرش کلی وی به لزوم وجود یک اندیشه عمیق و متفاوت مبتنی بر ایمان فردی، برای فهم حقایق، جلوه‌گر است. وی در مثنوی «فلسفه یونان را در مقابل فلسفه ایمان قرار داده است»: (عبدالحکیم، ۱۳۷۵: ۱۳)

تا به کی از حکمت یونانیان / حکمت ایمانیان را هم بخوان

«مولوی در تدوین مثنوی قصد تغلیم و اندرزگویی داشته و می‌خواسته که با نشان دادن طریق معرفت نفس راه‌های وصول به خداوند (طرق الی ...) را به انسان بیاموزد و حقانیت آن را بنمایاند. به هر خواننده‌ای این احساس دست می‌دهد که وی معلمی سخت ملال‌آور است. در اثر او دانه‌های حقیقت زیر انبوهی کاه مدفون است، لیکن این معنی که ژرف اندیش‌ترین کسان به این امید که سرانجام حقیقتی بزرگ از زبان او بشنوند این ملال را به جان خریدند، دلیل بر آن است که فلز ممزوج سخن او هادی زرناب است». (همان: ۸)

«مثنوی مولوی معجون روحانی مؤثر و شگفت‌آوری است که مولوی آن را برای درمان روح‌ها و نفس‌ها ترتیب داده و در ترکیب آن استفاده‌های اعجاب‌انگیز از همه اجزاء معنوی افکار اسلامی کرده است. او در کار خود هم عارف است و هم حکیم و هم فقیه و هم داستان‌پرداز. اما بالاتر از همه اینها متفکری است که در گره‌گشایی از اسرار خلقت تکاپو می‌کند و در این تکاپو هم

به همه پیشروان خود نظر دارد و هم آنجا که نظر ایشان را ناقص می‌بیند از اعتراض و اظهار خلاف باز نمی‌ایستند». (صفا، ۱۳۷۵: ۱۶۵)

برخی از فرازهای اندیشه اخلاقی مولوی به عنوان زمینه‌ساز اندیشه و نگرش سیاسی عبارتند از:

الف- نگرش مولوی در مورد نحوه رویارویی با مسائل زندگی دنیایی:

«کسی که می‌خواهد در این دنیا پاک شود، نمی‌تواند از مشکلات بگریزد و یا از آنها روی در هم بکشد. در این مورد تمثیل بسیار زیبای مولوی شنیدنی است که می‌گوید: بلاهایی که در این دنیا بر سر آدمی می‌آید مثل چوبی است که بر فرش پر خاک می‌زنند. (سروش، ۱۳۷۱: ۳۴۰) اما خاک را می‌زنند نه فرش را/ بلاها بر ناخالصی‌ها فرود می‌آیند نه بر آدمی». (همان: ۳۰۹)

من عجب دارم ز جوای صفا / برنمد چوبی که آن را مرد زد

آن یکی می‌زد یتیمی را به قهر/ گفت چندان آن یتیمک را زدی

گفت او را کی زدم ای جان و دوست/ کورمد در وقت صیقل از جفا

برنمد آن را نزد برگرد زد/ قند بود آن، لیک، بنمودی چو زهر

چون نترسیدی ز قهر ایزدی/ من بر آن دیوی زدم کو اندروست (دفتر سوم)

ب- نگرش نسبت به کار

کار آن کار است ای مشتاق مست/ کاندر آن کار از رسد مرگت خوشست (دفتر سوم)

ج- نگرش نسبت به رابطه عمل و عکس‌العمل و نظام رفتار

تو غسل خوردی نباید تب بغیر / این جهان کوه است و فعل ما ندا

این جهان جنگست چون کل بنگری/ مزد روز تو نیاید شب بغیر (دفتر ۶ بیت ۲۱۹۰)

سوی ما آید نداها را صدا / ذره ذره همچو دین با کافری (دفتر ۶ بیت ۳۶)

د- تعمق در مفهوم خود و جایگاه خود در جهان هستی بعنوان رکن جهان بینی اجتماعی

فرد:

اصل جمله علم‌ها اینست این/ که بدانی تو که این در یوم دین

منکر آنکه تو حقیری یا ضعیف/ بنگر اندر همت خود ای شریف (دفتر ششم)

ه- نحوه رویارویی با تناقضات درونی و بیرونی در یک عمل اخلاقی

وجود ثروت، شهرت، غضب، جاه‌طلبی و سایر ویژگی‌ها در درون انسان با سلامت فردی و اجتماعی و اخلاقی و در عملکرد سیاسی چگونه توجیه می‌شود؟ پاسخ مولوی به این سوال بیانگر نگرش وی به اخلاق فردی و اجتماعی در رویارویی با تناقضات درونی و بیرونی است.

«قصه طاووسی که پرهای خود را می‌کند در مثنوی، تأکیدی است بر اینکه شرط جهاد بودن

دشمن است و شرط عفت، بودن شهوت».

بر مکن پر را و دل برکن از او / چون عدو نبود جهاد آمد محال
هین مکن خود را خصی رهبان مشو / بی هوا نهی از هوا ممکن نبود
زان که شرط این جهاد آمد عدو / شهوت ار نبود نباشد انتسال
زانکه عفت هست شهوت را گرو / غازی بر مردگان نتوان نمود (دفتر پنجم)

ی- اخلاق در دوستی و دشمنی

دشمن ار چه دوستانه گویدت / دشمن تو جز تو نبود ای لعین
دشمن راه خدا را خوار دار / دام دان گرچه ز دانه گویدت
بیگناهان را مگو دشمن بکین دزد را / منبر منه بر دار دار (دفتر اول بیت ۱۱۹۷)

و- اخلاق معبر رسیدن به سعادت فردی و جمعی

صبر چون پول صراط آنسو بهشت / هست با هر خوب یک لالای زشت
«موضوع شگفت انگیز صبر و شکیبایی فقط یک موضوع اخلاقی نیست که دارنده آن از یکی
از اوصاف اخلاقی فقط، بهره‌ور بوده باشد. این پدیده روانی چه مشکلاتی را که در مقابل خود
محو و نابود نمی‌سازد و چه موفقیت‌های شایانی را که نصیب آدمی نمی‌کند» (جعفری، ۱۳۶۷:
۳۹۹) صبر سوی کشف هر سر رهبر است / صبر تلخ آمد بر او شکر است

ر- انسان شناسی مولوی

خویشتن را آدمی ارزان فروخت / بود اطلس خویش را بر دلخ دوخت
مولوی می‌خواهد انسان را به این امر معتقد سازد که نفس واقعی او نه تنها محصول طبیعت
نیست بلکه خود سرچشمه تمام طبیعت است. وجود جسمانی مانند خود عالم محصول و
بازتاب نفس متعالی انسان است. (عبدالحکیم، ۱۳۷۵: ۱۳۸)
باده در جوشش گدای جوش ما / باده از ما مست شدنی ما ازو
چرخ در گردش اسیر هوش ما / قالب از ما هست شدنی ما ازو
«در عقیده تکامل مولوی که از نظر تکاملی به مسئله جاودانگی نگریسته است. برای انسان
گذشته از اینکه از جنبه نفس متعالی ابدی و جاودانه است، از نظرگاه موجودیت در زمان هم
نوعی جاودانگی تدریجی محفوظ است.

بر طبق تعالیم مولوی تکامل روح فرد، از هر مماتی پله‌ای برای عروج به حیاتی بالاتر می‌سازد».

از جمادی مردم ور نامی شدم / مردم از حیوانی و آدم شدم
وز نما مردم به حیوان سر زدم / پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

«مولوی می‌گوید انسانها در مقام خویشتن داری گاهی چنان می‌شوند که به تعبیر او، به درجه سلطان شگرفی می‌رسند که می‌توانند جمع صورت و معنی کنند» (سروش، ۱۳۶۷: ۱۳۸)

جمع صورت باچنان معنای ژرف/نیست ممکن جز ز سلطان شگرف

«با هیچ منطقی نمی‌توان حدود مرزی برای وجود آدمی تعیین نمود. جلال الدین اشاره به

اجزای مخفی طبیعت و تأثیر آن بر انسان دارد» (جعفری، ۱۳۶۸: ۴۸۶)

ای بسا کاریز پنهان همچنین/ ای کشیده ز آسمانها و زمین

متصل با جانتان یا غافلین/ مایه‌ها تا کشته جسم تو سمین

به تأیید نظر جمیع مولوی شناسان، انسان موضوع اصلی رویکرد مولوی است و او در ارتباط انسان با جهان، خداوند، خود و دیگران مفاهیم بلند و در خور تجلیلی داراست. همچنین مولوی صفات و ویژگی‌های انسان و بایستگی‌های فردی و اجتماعی برای او را به تفصیل بر می‌شمرد که در جای خود قابل بحث است. بدیهی است چنین نگرش جامع و عمیقی نسبت به انسان زمینه ساز اندیشه اخلاقی، اجتماعی و سیاسی بسیطی در حیطه‌های مختلف حیات انسان در نگاه مولوی است.

ارتباط مولوی با اندیشه‌های سیاسی پیش از خود

- ارتباط با اندیشه یونان.

- ارتباط با منابع اندیشه اسلام.

- تشابه نقطه نظرات و قابلیت مقایسه با سایر فیلسوفان و اندیشمندان حوزه سیاست.

الف-ارتباط نظری مبانی اندیشه‌های مولوی با فلاسفه یونان

اندیشه‌های مولوی، سرچشمه‌های بسیاری دارد، لیکن او خود در مثنوی منبعی جز قرآن و حدیث نمی‌پذیرد. حتی هنگامی که ساختمان اندیشه‌اش آشکارا با این دو بیگانه باشد، او هیچ یک از اندیشه‌های خویش را مستقیماً به هیچ کدام از متفکران یونانی یا فیلسوفان اسلامی پیش از خود نسبت نمی‌دهد. از ارسطو به هیچ وجه نام نمی‌برد و نام افلاطون را تنها یک بار در کنار نام جالینوس می‌آورد^۱، اما این ذکر نام ارتباطی با عقیده افلاطون ندارد، بلکه افلاطون و جالینوس کنایه است از عشق درمان بخش. در جاهای دیگر وقتی مولوی واقف است که مفهومی را از فیلسوفی گرفته عموماً با عبارت «حکیمان گفته‌اند» به آنان اشاره می‌کند. (عبدالحکیم،

۱۳۷۵: ۱۲)

^۱ - ای دوای نخوت و ناموس ما/ ای تو افلاطون و جالینوس ما (دفتر اول مثنوی، بیت ۲۴)

در بحث فلسفی از مفهوم عشق نیز محتوای کتب افلاطون (خدر و ضیافت)، اکثر نظریه‌های پس از خود از جمله رساله‌های عشق ابن سینا و مفاهیم مولوی در زمینه عشق را تحت تأثیر قرار داده است. در مثنوی مولوی آرایه‌ی در مورد عشق وجود دارد که در مکالمات افلاطون شرح داده شده است، از جمله مصلحت بین بودن عقل و مصلحت بین نبودن عشق که در رساله اروس افلاطون آمده است.

عقل راه ناامیدی کی رود/لابالی عشق باشد نی خرد

عشق باشد کان طرف بر سررود/عقل آن جویدکزای سودی برد(دفترششم، ۶۷-۱۹۶۶)

- اینکه عشق، عشق به زیبایی است و نباید به هر چیزی که نوری عاریتی دارد بسنده کند:

مونسى مگزين خسى را از خسى / عاريت باشد در او آن مونسى(دفتر ششم)

- عشق بعنوان یکی از اصول اتحاد و فنا:

گر نبودی عشق هستی کی بدی / کی زدی نان بر تو و توکی شدی(دفتر پنجم)

- عشق به منزله یکی از اصول تکوین عالم، که قبل از افلاطون هم در اساطیر یونان وجود

داشت و در رساله اروس افلاطون هم به شکل اسطوره آمده است.

گر نبودی عشق هستی کی بدی / کی زدی نان بر تو و تو کسی شدی(دفتر پنجم)

در نهایت «اروس» افلاطون چیزی نیست مگر عشق عقلانی به خدا در فلسفه اسپینوزا. مولوی

به خلاف افلاطون پایبند عقل نیست. در مکتب او نسبت مرتبه عقل و عشق وارونه است. به

عقیده او شناخت بنیاد وجود از طریق عقل نظری میسر نیست. عقل در نظر مولوی چراغ و

هادی است نه مقصود.(عبدالحمید، ۱۳۷۵: ۵۴)

تأثیرات افلاطون در دیدگاه اندیشه مولوی به صنعت و بداعت و خلق ایده‌های تازه‌ای می-

انجامد: «مولوی اصطلاحات افلاطونی را برای بیان آرایه بکار می‌برد که فرسنگ‌ها از افلاطون

دور است. در نظر افلاطون کلمه ورای معقول معنایی ندارد. چون عقل با واقعیت نهایی یکی باشد.

(لوگوس) چگونه چیزی می‌تواند ورای آن باشد؟ این معنی باز مبین این است که چرا اروس افلاطون

نظراً به ادراک در می‌آید و عشق مولوی به وصف در نمی‌آید. جوهر الهی و طبیعت روح انسانی

ورای عقل اند، بنابراین رابطه ژرف و نهایی آنها هم باید الزاماً چنین باشد». (همان: ۵۵)

این نوع بینش به جوهره حیات و طبیعت انسانی بر خداشناسی و انسان‌شناسی مولوی و

سیستم تفکر اخلاقی و سیاسی او ویژگی‌هایی اگر چه برگرفته از فلسفه یونانی، اما متفاوت از

آن می‌بخشد.

«یکی از ویژگی‌هایی دنیای اندیشه مولوی این است که آنچه در مرکز اندیشه او قرار

گرفته است حیات است نه حقیقت یا معرفت خدا. جهاز زندگی و نقش آن در رشد و جذب است که در نظرش بیش از هر دستگاه مابعد الطبیعه عقلانی، روشنگر حیات است.»

عشق امری است ذوجنبتین از این جهت که در عشق، دادن همان ستاندن است و مرگ همان زندگی است. نمودار این فراگرد مردن برای زندگی، زندگی آلی است. ماده بی جان با مرگ در خویش و زندگی در حیاتی والاتر، در گیاه ماده زنده می‌شود و به همین طریق گیاه می‌تواند با مردن در خویش و زندگی در حیوان، مقامی والاتر بیابد.

تمام سیر تطور شاهدهی است بر اصل مردن برای زیستن. مولوی اصل رشد و تکامل را از راه نیروی آلی جذب، مهمترین اصل روشنگر می‌داند. او هر چند در اعتقاد به مابعد الطبیعه ضد عقلانی خود صادق است، قبول می‌کند که ارتباط و تأثیر متقابل جسم و جان را با مسئله تماس مکانی وعلیت جسمانی نمی‌توان بیان کرد، با این همه پیوسته به قدرت معجزه گر تبدیل که در هر جای طبیعت آن را می‌توان دید اشاره می‌کند.

در واقعیت چیزی جز تبدیل کیفی دیده نمی‌شود. هیمة به آتش بدل می‌شود و نان به جان و حال آنکه عقل به عدم تجانس علت و معلول حکم می‌کند.

هر چه جز عشقست شد مأکول عشق/ باز نان را زیر دندان کوفتند

باز آن جان چونکه محو عشق گشت/ دو جهان یک دانه پیش نول عشق

گشت عقل و جان و فهم هوشمند/ یعجب الزراع آمد بعد کشت (دفتر پنجم)

دفتر اول

چگونگی این تبدیل شاید قابل درک نباشد، اما خود این حقیقت چنان آشکار و تردید ناپذیر است که ذهن غیر فلسفی آن را بی هیچ دلیل می‌پذیرد.

در این مرحله مولوی در تمثیل پا را فراتر می‌گذارد و می‌پرسد که آیا این اعتماد موجه نیست که اصلی نظیر اصلی رسیدن ماده به مرتبه انسان در مرحله بعدی تکامل یعنی در رسیدن انسان به مرتبه وجود معنوی جامعی که خدا باشد مصداقی دارد؟ این استنتاجی است ناشی از تعبیر مولوی از جذب به منزله فراگردی از عشق، بنابراین در اینجا اختلاف فاحشی میان اروس افلاطون و عشق مولوی می‌یابیم: اولی ما را به سیر زیبایی عقلانی غیر شخصی رهنمون است و دومی به سهیم شدن در زندگی بیکران از راه تبدیل به عضو زنده در جان جان. (عبدالحکیم، ۱۳۷۵: ۵۶)

تأثیرات منابع اندیشه سیاسی اسلام بر مولوی

محوری‌ترین وجود در حیات عقلی مولوی خدایی بود که پیامبر اسلام معرفی کرده بود و با

این معرفی به حیات جسمانی او یک حیات باطنی و روحانی بخشیده بود. (سروش، ۱۳۷۸: ۴۶) مولوی را به دریایی تشبیه کرده‌اند که رودهای متعددی از سرچشمه‌های گوناگون معرفت بشری از فلسفه یونانی گرفته تا بودیسم و میترانیسم هند وارد اندیشه او می‌شدند، اما در میان شاهراه و یا بزرگترین جریان، اسلامی است که پیامبر معرفی نموده است. (همان، ۵۲) به عبارتی مؤثرترین جریان در شکل‌گیری اندیشه‌های مولوی، مبانی معرفت اسلام است. در دو قرن اول هجری که هنوز اندیشه یونانی در اسلام رخنه نکرده بود. توجه دانشمندان اسلامی به جای فلسفه بافی، بیشتر معطوف به خوف از خدا و موعظه اخلاقی بود. با نشر مفاهیم افکار یونانی در میان مسلمانان، مسائل متناهی و نامتناهی و قدیم و حادث پیش آمد و خدای یکتا پرستان مسلمان کم‌کم جای خود را به واجب الوجود داد. اندیشه اسلامی با قدم و وحدت عقل (عبدالحکیم، ۱۳۷۵: ۱۱) ابن رشد یعنی نظریه‌ای که عقل را با خدا یا روح کل این همانی می‌داد پایان یافت و عرفان با همین روش با تعالی بخشیدن به عقل کل فلاسفه بدین اعتقاد انجامید که روح، واحد و قدیم است^۱. (همان: ۱۹) مولوی می‌گوید که وحدت و کثرت و آستان و صدر همه زائیده متولد مکانی هستند که خود اصل و مادر تکثر است. جوهر وجود را کثرت و تعدد نیست. جنبه حیوانی بشر باعث ایجاد تعداد و تمایز می‌شود، اما جوهر ارواح بشر یکی است.

مضامین سیاسی در اندیشه مولوی

عدالت:

نخستین و زیربنایی‌ترین مفهومی که مولوی در حوزه سیاست تبیین نظری خاصی از آن دارد مفهوم عدالت است که چگونگی نگرش به آن تعیین کننده یکی از ارکان مهم جهان بینی سیاسی یا دینی وی می‌باشد. در اشارات مولوی به مفهوم عدالت این دو نکته مشهود است:

- ۱- زیربنایی بودن عدالت به عنوان یک اصل.
 - ۲- اختصاص ویژگی عدالت به افرادی برتر از افراد معمولی.
- علاوه بر این مولوی عدالت را فقط در رابطه با حکومت مطرح نمی‌کند بلکه به مفهوم عدالت در کل، عدالت در رابطه با خداوند با انسانها، و عدالت در سیستم قضائی و احقاق حقوق هم می‌پردازد:

قرنها بگذشت و این قرن نویست/ عدل آن عدلست و فضل آن فضل هم

ماه آن ماهست آب آن آب نیست/ لیک مستبدل شد آن قرن و امم (دفتر ۶ ابیات ۵-۳۱۷۴)

^۱ - پای استدلالیان چوبین بود/ پای چوبین سخت بی تمکین بود (عرفان مولوی: ۱۹)

در شریعت هم عطا هم زجر هست/ عدل چه بود وضع اندرش موضعش
شاه را صدر و فرس را درگه است/ ظلم چه بود وضع در نا موقعش (دفتر ۶ ابیات ۵-۲۵۹۴)
در نگاه مولوی معنای عدالت مقرر ساختن هر چیز در موقعیت مناسب بخود است. (جعفری،
۱۳۶۵:۴۲۳) مسئله دیگر مطرح، میان دانشمندان اسلامی این است که آیا خداوند با انسانها
به عدالت رفتار خواهد کرد یا با فضل و احسان خویش. فضل در اصطلاح کلام و مسائل الهی
عبارت است از اعطای مزیت بدون بایستگی از روی عدالت. (همان: ۴۲۴) نظر مولوی در این
زمینه به هر دو صورت اشاره دارد. یعنی رابطه خداوند با انسانها هم از روی فضل و هم از روی
عدل است:

گر چه غالب دارم اندر بذل فضل / گاهگاهی هم کنم از عدل فضل
در معنای سیستم قضائی اخلاقی عادلانه و آزادانه نظر مولوی را در یکی از حکایاتش به
وضوح می‌بینیم. (سروش، ۱۳۷۹:۲۲۹)

ای هوا را طب خود پنداشته/ این ندانی که پی من چه کنی
آنچ نپسندی به خود ای شیخ دین/ بر ضعیفان صفع را بگماشته
هم در آن چه عاقبت خود افکنی / چون پسندی بر برادر ای امین (دفتر ۶ ابیات ۷۰-۵۶۷۱)
آزادی

مفهوم آزادی پیوستگی تنگاتنگی با مفهوم عدالت دارد و هر دو مفاهیم بیرون دینی‌اند.
آزادی منفی را در فارسی باید رهایی یا آزادی ترجمه کنیم. آزادی از یعنی آزاد بودن از یک رشته
منع‌ها و زنجیرها و زورها و آزادی مثبت یعنی اینکه آدمیان بتوانند ابراز وجود و اعمال اراده و
بذل سرمایه و طراحی و برنامه ریزی و سازندگی کنند. لذا اگر آزادی منفی که اولین مرحله از
آزادخواهی سیاسی است با آزادی مثبت تکمیل نشود ناتمام و ناکام خواهد ماند و به فساد
منتهی خواهد شد. مولوی هم وقتی در باب آزادی‌های درونی سخن می‌گفت، همین معنا را
به زبان و تعبیرات دیگر بیان می‌کرد. می‌گفت: "گذشتگان ما وقتی از آزادی سخن می‌گفتند،
بیشتر آزادی درونی و آزادی از رذائل را منظور داشته‌اند و می‌سرود:

چون به آزادی نبوت هادی است / مؤمنان راز انبیاء آزادی است (دفتر ۶ بیت ۴۵۴۰)
آزادی در مفاهیم منفی و مثبت یاد شده در آثار نظریه پردازان در آثار مولوی بویژه مثنوی که
بازنمای اندیشه‌ها و عقائد مولوی است، بوضوح به چشم می‌خورد. بنابراین از نظر مولوی آزادی
بخاطر نفس آزادی هدف تکامل اخلاقی و معنوی انسان نیست. (عبدالحکیم، ۱۳۷۵:۸۹)
بنده آزادی طمع دارد زحد / عاشق آزادی نخواهد تا ابد (دفتر ۵ بیت ۲۷۲۹)

بنده آزادی طمع دارد زحد/ عاشق آزادی نخواهد تا ابد(دفتر ۵ بیت ۲۷۲۹)
آزادی تنها در پایان کار به انسان عطا می شود تا خود را فدای جبر والا تر وجود واقعی خویش کند. اما این تغییر را هیچ کلمه بی چون و چرای نمی تواند پیش آورد. این تغییر فقط کار عشق است و این همان مفهوم آزادی مثبت یا آزادی در است که پیش تر مورد بحث قرار گرفت.
آزادی در مفهوم رهایی، آزادی از و یا آزادی منفی در کلام مولانا به فراوانی وجود دارد. یکی از شکل های اساسی و ضروری آزادی منفی یا آزادی از، که زمینه آزادی شخصیت و آزادی های فردی و اجتماعی را پدید می آورد، از نظر مولوی زادی از تقیّدات و تعینات هستی است.

جمله عالم ز اختیار و هست خود/ میگریزد از خودی در بیخودی
میگریزد در سر سرمست خود/ یا به مستی یا به شغل ای مهتدی (دفتر ۶ ابیات ۵- ۲۴۴)

- آزادی انتخاب

اختیاری هست ما را بی گمان / اختیاری هست در ما ناپدید
عقل حیوانی چو دانست اختیار/ خشم در تو شد بیان اختیار
اینکه فردا این کنم یا آن کنم/ حسی را منکر نتانی شد عیان
چون دو مطلب دید آید در مزید/ این مگوای عقل انسان شرم دار
تانگویی جبریا نه اعتذار/ این دلیل اختیار ست ای صنم (دفتر ۵ ابیات ۲۹۶۷-۳۰۴۹-۳۰۰۵)

- ضرورت آزادی

آزادی مثبت که در تعبیر نظریه پردازان جدید بحث شده، در نگاه مولوی نیز به شرایطی برای شکوفایی بیشتر شخصیت یا وجود اطلاق می گردد و تنها پس از آزادی منفی صورت می پذیرد:

اختیار آن را نکو باشد که او/ چون نباشد حفظ و تقوی زینهار
جلوه گاه و اختیارم آن پرست/ پس هنر آمد هلاکت خام را
مالک خود باشد اندر اتقو/ دور کن آلت را بینداز اختیار
بر کنم پر را که در قصد سرست/ کز پی دانه نبیند دام را (دفتر ۵ ابیات ۶۴۸-۶۵۱)
اختیار آمد عبادت را نمک/ گردش او را نه آجر و نه عقاب
آدمی بر خنگ کرّمنا سوار/ زانک کرّمنا شد آدم ز اختیار
ورنه می گردد به ناخواه این فلک/ که اختیار آمد هنر وقت حساب
در کف درکش عنان اختیار/ نیم زنبور عسل شد نیم مار(دفتر ۳ ابیات ۳۳۰۰-۳۲۸۸)
امر و نهی و خشم و تشریف و عتیب/ اختیاری هست در ظلم و ستم

اختیار اندر درونت ساکنست/ اختیار و داعیه در نفس بود

اختیاری هست در ما ناپدید/ نیست جز مختار را ای پاک

من از این شیطان و نفس این خواستم/ تا ندید او یوسفی کف را نخست

روش دید آنگه پر و بالی گشود/ چون دو مطلب دید آید در مزید (دفتر ۵ ابیات ۳۰۰۵-)

(۲۹۷۳)

بندگی

نگرش مولوی نسبت به فلسفه بندگی اساساً در تخالف با اندیشمندان یونان است. در حالیکه ایشان فلسفه بندگی انسان در برابر انسان را به نفع عده‌ای که به زعم ایشان نقصان عقل داشتند، می‌دانستند و رنج ناشی از آن را نیز برای سعادت مادی و معنوی بندگان مفید می‌شناختند. مولوی عقیده دارد که بندگی انسان نسبت به انسان و یا بندگی انسان در مقابل هر چیز دیگر موجب نقصان و تباهی است. انسان به واسطه اختیار و آزادی‌اش عهده دار تکالیف انسانی و واجد شأن است. هر چیز که این اختیار و آزادی را سلب کند انسانیت انسان را نفی می‌کند. از طرفی بندگی کردن در مقابل خدا قدرت و رشد لازم برای آزادی و اختیار را به انسان می‌دهد و عوارض آنچه را که فیلسوفان یونان بعنوان «نقصان عقل» نگران آن بودند، از میان می‌برد. بنابراین بندگی خدا تنها یک مفهوم اخلاقی و عرفانی نیست بلکه زیرساز برنامه ریزی اجتماعی انسان و یک اندیشه نهادینه سیاسی است. بنده ارباب نمی‌تواند بنده خدا باشد زیرا تن به رقیبت و سلب اختیار داده است. بندگی خدا به معنی رهائی از قیود نظام سیاسی بردگی است، یک انتخاب داوطلبانه و فعال است نه یک انفعال اجتناب ناپذیر که به هر حال همه به گونه‌ای آفریده و بنده خدا هستند. مولوی پرورش استعداد آزادی در انسان را تنها منوط به پذیرفتن بندگی خداوند می‌داند:

گر تو خواهی حرّی و دل زندگی/ بندگی کن بندگی کن بندگی

بندگی خداوند بالاترین مقام فردی و اجتماعی برای انسان است:

بندگی او به از سلطانی است/ که انا خیر، دم شیطانی است (دفتر ۴ ابیات، ۳۳۴۲)

این بندگی انسان را به والاترین مقام انسانی که مقام عشق است رهنمون می‌سازد:

بندگی کن تا شوی عاشق لعل/ بنده آزادی طمع دارد زجد

بنده دایم خلعت و ادرار جوست/ بندگی کسببست آید در عمل

عاشق آزادی نخواهد تا ابد/ خلعت عاشق همه دیدار دوست (دفتر ۵ ابیات ۳۰-۲۷۲۸)

بندگی کردن از نظر مولوی، مرحله‌ای از فرایند تکامل انسان است که عدم طی آن سبب نقصان

رشد معنوی می‌گردد:

بندگی ناکرده و ناشسته رو/ بنده باش و بر زمین رو چون سمند
لقمه دوزخ بگشته لقمه جوی/ چون جنازه نه که بر گردن برند(دفتر ۵ بیت ۳۶۰۳)
بندگی کردن در مقام رضا، متعالی‌ترین راه انطباق انسان با قوانین جهان هستی است:
بنده‌ای کش خوی و خصلت این بودنی/ جهان بر امر و فرمانش رود (دفتر ۳ بیت ۱۹۱۶)
بندگی نکردن در برابر خداوند، زمینه ساز انحراف از مسیر صحیح زندگی اجتماعی انسان و
علت اسیر شدن و بردگی سایر امور است:

لحظه‌ای زان قبله گر زاهل شوی/ سخره هر قبله باطل شوی
بنده شهوت بتر نزدیک حق/ بنده شهوت ندارد خود خلاص
از غلام و بندگان مسترق/ جز بفضل ایزد و انعام خاص (دفتر ۱، ابیات ۴-۳۸۲۲)
از نظر مولوی بندگی انسان نسبت به انسان نتیجه‌ای جز تباهی و فساد نخواهد داشت:
بنده فرعون و بنده بندگان/ بنده یاغی طاغی ظلوم
خولی و غذاری و حق ناشناس/ که از و پرورد اول جسم و جانش
زین وطن بگریخته از فعل شوم/ هم برین اوصاف خود میکن قیاس (دفتر ۴ ابیات، ۲۱-
۲۳۱۹)

قدرت، نفوذ و اقتدار

مولوی متأثر از اسلام قدرت مطلقه را مشیت خداوندی می‌داند و منشأ هر نوع قدرت را نیز
به درجه تعلق مشیت الهی نسبت به آن می‌داند. از نظر مولوی، قدرت انسان کاملاً وابسته به
مشیت الهی و زیرمجموعه آنست و ارزش وجودی و تأثیرات مستقلی ندارد:
نادر این باشد که چندین اختیار/ قدرت تو بر جمادات از نبرد
قدرتش بر اختیارات آنچنان/ ساجد اندر اختیارش بنده وار
کی جمادی را از آنها نفی کرد/ نفی نکند اختیاری را از آن(دفتر ۱، ابیات ۹۷-۳۰۹۵)
قدرت خود بین که این قدرت از اوست
قدرت تو نعمت او دان که هوست (دفتر ۱، بیت ۴۷۶)
مولوی نسبت به قدرت نگرشی به مثابه یک سرمایه داده شده به انسان برای کاربرد فردی
و اجتماعی و استفاده صحیح از آن می‌نگرد:

چونکه قدرت رفت کاسد شد عمل/ قدرت سرمایه سودست هین
آدمی بر خنگ کرم‌نار سوار/ هین که تا سرمایه نستاند اجل

وقت قدرت را نگه دار و بین/ در کف درکش عنان اختیار

شاه، حکومت، فرمانروایی و حاکمیت در نگاه اندیشمندان سیاسی غرب

اندیشه مولانا درباره سیستم حکومت، مطابق ایدئولوژی اسلامی بوده و حکومت را پاسخگوی هر دو بعد مادی و معنوی انسان می‌داند. به عبارت دیگر حکومت در اسلام چنانکه ملتزم به تنظیم و اجرای حقوق حیات طبیعی انسان‌هاست، همان‌طور به تنظیم و اجرای حقوق جان-های تکامل جوی آدمیان نیز موظف می‌باشد. لذا کمترین انحراف حاکم به پرستش مال و مقام که جنبه تربیت روحی اجتماع را مختل بسازد، از شایستگی حاکمیت در جامعه اسلامی ساقط می‌گردد و ادامه حکومت چنین افراد، در صورت ناتوانی جامعه از داشتن حاکم شایسته، ضرورتی نفرت‌انگیز برای حفظ حیات طبیعی مردم می‌باشد، نه حکومت اسلامی. مولانا در تفسیر حاکمیت علی ابن ابی طالب^(ع) چنین می‌گوید. (جعفری، ۱۳۵۷: ۱۳۳)

آنکه او تن را بدینسان پی کند/ زان به ظاهر کو شد اندر جاه و حکم

تا بیاراید بهر تن جامه‌ای/ تا امیری را دهد جان دگر

حرص میری و خلافت کی کند/ تا امیران را نماید راه حکم

تا نویسد او بهر کس نامه‌ای/ تا دهد نخل خلافت را ثمر (دفتر ۴ ابیات ۶۳-۳۹۶۰)

مولانا ولایت و خلافت را به جهت وابستگی به نبوت یک امر انسانی الهی می‌داند و از مطرح شدن آن در نظام حکومتی دفاع می‌کند:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد/ چون به آزادی نبوت هادی است

کیست مولا آنکه آزادت کند / گفت هر کو را منم مولا و دوست

نام خود و آن علی مولا نهاد/ مؤمنان را از زانیا آزادی است

بند رقیب زپایت بر کند/ ابن عم من علی مولای اوست (دفتر ۶ ابیات ۴-۴۵۵۱)

مولانا حمایت از سلطنت مطلقه یعنی پادشاهی به معنای سیاسی آن نموده است. در حالی که تشریح ابیات مثنوی درباره سلطنت مطلقه به معنای اصطلاحی آن، نظر منفی و بدبینانه مولوی را نسبت به این نوع سلطنت نشان می‌دهد:

پادشاهان جهان از بدرگی/ ورنه ادهم وار سرگردان ودنگ

لیک حق بهر ثبات این جهان/ تا شود شیرین برایشان تخت و تاج

از خراج از جمع آوری زر چو ریگ/ بو نبردند از شراب بندگی

ملک را برهم زدندی بی درنگ/ مهرشان بنهاد بر چشم و دهان

تا ستانند از جهانداران خراج / آخر آن از تو بماند مرده ریگ (دفتر ۱۴ ابیات ۷۱ - ۶۶۷)
مولوی اخلاق را به عنوان زیر بنای اندیشه سیاسی مطرح می کند که این معنی مغایرت با مفهوم پادشاهی دارد و او سلطنت و سودای قدرت از این راه را صرفاً یک هوا و خیالی پوچ می داند:

زانکه بوش پادشاهان از هواست/ بارنامه انبیا از کبریاست (دفتر ۱۱ ابیات ۱۱۰۹)

نام میری و وزیری و شهی/ بنده باش و برزمین رو چون سمنند

جمله را حمال خود خواهد کفور/ نیست الا درد و مرگ و جاندهی

چون جنازه نه که بر گردن نهند/ بار مردم گشته چون اهل قبور (دفتر ۶ ص ۵ - ۳۲۳)
مقصود از بنده در اشعار مولوی، انسان آزادی است که باری بر دوش مردم نباشد. شاید تاکنون هیچکس این تشبیه کوبنده را درباره مقتدران و شاهان خودکامه نکرده باشد که می گوید: عناوین مزبور (امیری و وزیر و شاهی) درد مرگ و جان کندن است و سواری بر دوش مردم است مانند تابوت مردگان و چنانکه به جای پادشاه زمامدار مقتدر دیگری اداره جامعه را به دست بگیرد و دارای همان معتقدات باشد، هر عنوان سیاسی که داشته باشد از نظر مولانا محکوم و اشتباه است. آنچه که ضرورت زندگی اجتماعی اقتضا می کند، وجود زمامدار و مدیر جامعه است، نه سلطنت مطلقه به اصطلاح سیاسی. (جعفری، ۱۳۵۷: ۱۳۴)

از نظر مولانا قدرتمندان و زمامداران نتیجه جبری اعمال خود انسانها می باشند. اگر اعمال انسانها مطابق منطق واقعی حیات باشد، گردانندگان آنها انسانهای رشد یافته و تکامل طلب خواهند بود، خواه پادشاه باشد یا رئیس جمهور. اگر اعمال آنان و خواسته هایشان مطابق منطق واقعی حیات انسانی نباشد و نخواهند در راه احقاق حق خود، فداکاری کنند، نتیجه جبری اعمالشان به صورت جباران خونخوار و خودخواه تجسم خواهد یافت. خواه عنوان پادشاهی داشته باشند یا ریاست جمهوری یا هر عنوان دیگری. نتیجه اینکه این مسأله که مولانا ظهور پادشاهان را به خدا نسبت می دهد در حقیقت جریان آن قانون الهی را بازگو می کند که در همه جهان بینی ها به عنوان قانون علت و معلول معروفست. (همان: ۱۳۷)

این جهان کوهست و فعل ما ندا / سوی ما آید نداها را صدا (دفتر ۱ بیت ۲۱۵)

این جهان کوهست و گفت و گوی تو/ از صدا هم باز آید سوی تو (دفتر ۲ بیت ۲۱۸۷)
بنابراین نمی توان گفت مولانا از سلطنت مطلقه دفاع می کند، بلکه او می گوید: چون هر علتی را معلولی مناسب خود بدنبال می آید و این یک قانون الهی است، لذا بروز مقتدران و جباران پلید در یک جامعه نتیجه و معلول اعمال و هدف گیری های افراد پلید خود جامعه

است و بر همه روشن است که مولانا مثنوی را در زمینه معارف قرآنی به وجود آورده و در ۲۲۰۰ مورد آیه قرآن را صریحاً در این کتاب مورد بهره برداری قرار داده است.^۱ (جعفری، ۱۳۵۷: ۱۳۸) آنچه مولوی در سرتاسر مثنوی از آن دفاع می‌کند، حکومت انسان کامل بر انسان هاست که حتماً و ضرورتاً باید دارای شرایط زیر باشد. (همان: ۱۴۰)

شاه را باید که باشد خوی رب/رحمت او سبق گیرد بر غضب
نی غضب غالب بود مانند دیو/بی ضرورت خون کند از بهر دیو
نی حلیمی مخنث وار نیز/که شود زن روسپی زان و کنیز(دفتر ۴ ابیات ۸-۲۴۳۶)
شاه آن باشد که از خود شه بود/نی به لشکرها و مخزن شه شود(دفتر ۲ بیت ۳۲۱۶)
شاه آن دان که ز شاهی فارغ است/بی مه و خورشید نورش بازغ است (دفتر ۲ بیت ۱۴۷۲)
مولانا در داستان شاه و کنیزک دفاع از اعمال شاه در صورت خاص بودن صفات او را موجه می‌داند:

گر نبودی کارش الهام اله/او سگی بودی دراننده نه شاه
پاک بود از شهوت و حرص و هوا/نیک کرد او لیک نیک برنما
گر بدی خون مسلمان کام/او کافر گه بر دمی من نام او
می بلرزد عرش از مدح شقی/بد گماند گردد زمدحش متقی(دفتر ۱ ابیات ۸-۲۳۵)
در توصیف سلطنت حضرت سلیمان پیامبر، می‌فرماید:
ملک زان زاده است ماراکن فطان/تا نفالده خلق سوی آسمان
تا به بالا بر نیاید دودها/تا نگرده مضطرب چرخ وسها
تا نلرزد عرش از ناله یتیم/تا نگرده از ستم جانی سقیم
زان نهادیم از ممالک مذهبی/تا نیاید بر فلکها یا ربی
منگر ای مظلوم سوی آسمان/کاسمانی شاه داری در زمان(دفتر ۳ ابیات ۴-۴۶۴۰)
بنا بر مضامین ابیات مزبور که در مثنوی فراوان است، زمامداری که مورد دفاع مولاناست، باید دارای این شرایط باشد (جعفری، ۱۳۵۷: ۱۴۱)

- ۱- از خواص الله
- ۲- هم دارای ملک دنیا باشد، هم ملک دین که جنبه ایدئولوژی تکامل بخش مانند دین احمدی داشته باشد.

^۱ - اشاره به آیه شریفه «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیر و ما بانفسهم . (رعد ۱۱)

- ۳- کارش مستند به الهام خداوندی باشد.
- ۴- از شهوت و حرص و هوا پاک و منزّه باشد.
- ۵- خوی خداوند را دارا باشد.
- ۶- سلطنت او از دانش بجوشد نه مستند به عوارض قدرت، مانند مخزن و لشکر.
- ۷- از خواص سلطنت رسمی بری و برکنار باشد.
- ۸- چنان ظلم و ستم را ریشه کن نماید که هیچکس ناله و آهی بر نیاید و یا رب یا رب مردم به آسمان نرود.

با در نظر گرفتن مجموع این مباحث، به این نتیجه می‌رسیم که مولانا سلطنت مطلقه را محکوم نموده، نظریه او درباره حکومت، همان نظریه اسلامی است.

از طرف دیگر مولانا سلطنت را آخرین مرحله تکامل عقلی انسان‌ها در دوره و عصر خود تعریف کرده و آن را منحصر به فرد در هر عصر ندانسته، بلکه فقط یکی از آنها را مأمور به تظاهر شمرده، تقریباً نظریه‌اش با سازمان آخرین حزب مترقی عصر حاضر و رهبریت یکی از اعضاء آنکه بنا بر اصول تشریفاتی مأمور تظاهر می‌گردد، مطابقت دارد و می‌تواند کلیه سلاطین عالم انسانیت را به رهبران شرقی عالم انسانیت تغییر نمود و از این رو بیان مزبور را مترقی دانست.

برخی از سطحی‌نگران کتاب مثنوی بیت زیر را دلیل ضرورت وجود پادشاهان تلقی کرده و می‌گویند: مولانا پادشاهان را مظهر شاهی خداوند تلقی کرده است. (همان: ۱۴۳)

پادشاهان مظهر شاهی حق / فاضلان مرآت آگاهی حق (دفتر ۶ بیت ۳۱۸۳)

با نظر به مختصات هشت گانه‌ای که مولانا درباره پادشاهان گفته است، شاهان را بایسته و مظهري از عظمت خداوندی می‌داند، نه آن درندگانی که گاه بدترین تعبیر شایسته ایشان است. بنابراین مولانا از سلطنت مطلقه دفاع نمی‌کند بلکه آنچه مهم است این است که شاه کیست. در ابیات فراوانی از مثنوی کلمه شاه و مقصود از آن، انسان تکامل یافته است این انسان کامل با کلماتی از قبیل شیخ و شاه و پیر و قطب تعبیر می‌گردد. مولانا در ابیاتی از مثنوی تأکید می‌کند که برای طی مسیر لقاء الله بدون شیخ تلاش مکن و این مسأله که شاه در فرهنگ فارسی به سه معنی آمده است. باید در تفسیر ابیات مثنوی درباره سلطنت و پادشاهی مورد دقت قرار گیرد:

- ۱- شاه به معنای سیاسی آن.
- ۲- شاه به معنای خداوند.
- ۳- شاه به معنای انسان کامل.

نمونه ابیات مثنوی در تعبیر فوق از شاه عبارتند از:

ای شهان کشتیم ما خصم برون / ماند خصمی زو بدتر اندر درون (دفتر ۱ بیت ۱۳۷۸)
شه حسام‌الدین که نورانجم است / طالب آغاز سفر پنجم است (دفتر ۵ بیت ۱)
شاه بود و شاه بس آگاه بود / خاصه بود و خاصه الله بود

آن کسی را که چنین شاهی کشد / سوی تخت و بهترین جاهی کشد (دفتر ۱ بیت ۲۴۲)
با نظر به مجموع مباحثی که تاکنون درباره سلطنت از نظر مولانا مطرح شد، این نتیجه قابل حصول است که مولانا بوجود آمدن زمامداران اومانیست را همواره مطلوب عالم انسانیت می‌داند و به طور قطع مقصود او لزوم رهبری هردو بعد مادی و روحی است که از حکومت پیامبر اسلام و علی ابن ابی طالب^(ع) سراغ داشته است.

علاوه بر موارد فوق، در مثنوی ابیات فراوان و نیز حکایت‌ها و تمثیل‌های متعددی درباره معانی مختلف از شاه در ادبیات پارسی، رابطه شاه و وزیر^۱، رابطه شاه و عامه مردم^۲ وجود دارد.

رهبری

در قاموس مولوی، مفاهیم زیادی در تعبیر گوناگون رهبر و رهبری به چشم می‌خورد که دسته‌بندی برخی از آنها، استنباط اهمیت مفهوم رهبری و ویژگی‌های بایسته آن را از نظر مولوی تسهیل می‌نماید. اگر چه رهبری تبیین شده توسط مولوی یک رهبری معنوی است اما همه سخن اینجاست که از نظر مولانا زمامداری جامعه و رهبری آن تحت‌الشعاع معنویت قرار می‌گیرد و رهبر معنوی می‌تواند رهبر سیاسی جامعه نیز باشد.

- لزوم و ضرورت رهبری

اندرین ره ترک کن طاق و طرنب / هر که او بی سر بجنبد دم بود
تا قلاوزت نجنبد تو مجنب / جنبشش چون جنبش کژدم بود (دفتر ۴ ابیات ۳۰-۱۴۲۹)
گفت حق اندر سفر هر جا روی / قصد گنجی کن که این سود و زیان
باید اول طالب مردی شوی / در تبع آید تو آن را فرع دان (دفتر ۲ ابیات ۵-۲۲۲۴)
درباره انقلابی که رهبر روحانی می‌تواند در روح راهرو ایجاد کند و در مثنوی در موارد متعددی مطرح شده است، مسائل مختلفی وجود دارد (جعفری، ۱۳۵۷: ۲۱۰).
- رهبر از طریق تعلیم و تربیت طبیعی راهرو را آماده حرکت به سوی کمال می‌سازد:

^۱ - دفتر اول، داستان پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت.

^۲ - دفتر اول، داستان شاه و زرگر

هست پیر راه دان پیر فطن/ باغهای نفس کل را جوی کن
تیغ در زرادخانه اولیاست/ گر تو سنگ صخره و مرمر شوی
دیدن ایشان شما را کیمیاست/ چون بصاحب دل رسی گوهر شوی
مهر پاکان در میان جان فشان/ دل مده الا به مهر دلخوشان

- رهبر در روح راهرو ضربه بسیار مؤثری ایجاد می نماید که باعث انفجار روانی راهرو می گردد. اینگونه تماس ها و انقلاب های درونی هم در میان افراد بشر زیاد دیده می شود. به نظر می رسد در این قسم هم رهبر حقایق و واقعیات را نمی تواند در درون راهرو ایجاد کند بلکه کاری که می کند این است که راهرو با استعداد، آمادگی شگفت انگیزی برای پذیرش حقایق پیدا کند: (همان: ۲۱۱)

ناقه جسم ولی را بنده باش/ تا شوی با روح صالح خواجه تاش
امر حق را بازجو از اصلی/ امر حق را در نیابد هر دلی دفتر
در زمان چون پیر را شد زیر دست/ من نجویم زین سپس راه اثر
روشنایی دید آن ظلمت پرست/ پیرجویم پیرجویم پیر پیر
پیر باشد نردبان آسمان/ تیر پران از که گردد از کمان (دفتر ۶)

- تأثیرات شخصیت رهبر در موفقیت رهبری

یکی از بدیهی ترین اصول عقلی و وجدانی که در منابع معتبر اسلامی نیز وارد شده است این است که در دنیا هیچ کاملی وجود ندارد که کامل تر از آن قابل تصور نباشد و در هیچ قلمروی یک موجود با در نظر داشتن موجودیتش به آن اندازه مبتلا به نقص نیست که به حد صفر برسد. نتیجه اینکه هیچ رهبری بدون در نظر گرفتن شخصیت راهرو نخواهد توانست به موفقیت مطلوب خود برسد. در تابلویی که جلال الدین مولانا در داستان موسی و شبان تصویر می کند به این اصل بسیار اساسی که در آثار اسلامی وارد شده است اشاره می کند که «حسنات نیکوکاران معمولی به منزله گناهی است برای انسان های رشد یافته و مقربین در گاه الهی»^۱

تو زسر مستان قلاورزی مجو / تو برای وصل کردن آمدی
لعل را گر مهر نبود باک نیست/ جامه چاکان را چه فرمایی رفو
نی برای فصل کردن آمدی/ عشق را در دریای غم غمناک نیست
کوشش و فعالیت پیامبران الهی حرکت دادن مردم با استفاده از عقل و وجدانشان به سوی

^۱ - حسنات الابرار سیئات المقربین: سفینه البحار، جلد ۲، ص ۲۰۱

این روشنایی ابدی است. همچنین در ردیف بعد از پیامبران کار مصلحین خردمند و انسان دوست غیر از این نمی‌تواند باشد که با هر وسیله و طریق ممکن دست مردم را گرفته از سنگلاخ خودپرستی و شهوات بیرون کشند و به سوی نور الهی رهنمونشان شوند. چون پیامبران و این مردان الهی شایسته، با موجود شگفت‌انگیزی به نام انسان سروکار دارند و در همین انسان با آن موجودیت روحانی که حساس‌ترین حقیقت جهان هستی است ارتباط برقرار می‌کنند، بایستی در رهبری دقت و مواظبت داشته باشند و نیز واجد خصوصیات متفاوتی باشند. (جعفری ۱۳۷۲: ۳۳۰)

پیر ایشانند کاین عالم نبود/ پیش از این تن عمرها بگذاشتند
پیشتر از نقش جان پذیرفته‌اند/ سهل شیری دادن که صفاها بشکند (دفتر ۲)
جان ایشان بود در دریای جود / پیشتر از کشت بر برداشتند
پیشتر از بحر درها سفته‌اند/ شیر آنست آنکه خود را بشکند (دفتر ۱)
پیرو نور خود است آن پیشرو/ مؤمن خویش است و ایمان آورید (دفتر ۴ بیت-۲۱۸۹)
تابع خویش است، آن بی خویش رو/ هم به آن نوری که جانش زو چرید (دفتر ۴ بیت
۲۱۹۰)

- ضرورت متابعت از رهبر

در چنین راه بیابان مخوف/ خاک در چشم قلاووزان زنی (دفتر ۵ بیت ۳۴۸۷)
ای قلاووز خرد با صد کسوف/ کاروان را گمره و هالک کنی (دفتر ۵ بیت ۳۴۸۸)

- داشتن رهبر، بالاترین وظیفه عبادی- اجتماعی انسان از نظر مولوی

سایه رهبر به است از ذکر حق / یک قناعت به ز صد لوت و طبق
مولوی در سرتاسر مثنوی به موضوع رهبر اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل شده است. در این ابیات سایه رهبر را بر ذکر حق مقدم می‌دارد و ذکر حق را مانند غذاهای چیده شده در طبق و قرار گرفتن در جاذبیت رهبر را قناعتی معرفی می‌کند که گنجی است بی‌پایان، رهبران الهی به جهت صیقلی بودن و شفافیت روحشان عالی‌ترین و مستقیم‌ترین محرک به سوی پیشگاه الهی هستند و پس از پیامبران، امامان و اولیاء و وارستگان نمونه این نوع رهبری جوامع انسانی به شمار می‌رود. (همان: ۳۸۶)

اما اینگونه رهبری چگونه ممکن است؟

در اسلام پیامبری بالاترین مرتبه انسانی است و خاتم الانبیاء^(ص) نمونه کامل آن شمرده می‌شود. پس از خاتم الانبیاء باب نبوت و ولی بسته شد. پس از پیامبر تنها عالمان و احیاء

کنندگان در هر قرن حق داشتند که به راهنمایی و تعلیم مردم بپردازند. در این باره نظر مولوی اساساً همان نظر سلف شهیرش غزالی است.

او فرضیه غزالی را مبنی بر اینکه نفس نبوی عالی تر از نفس عقلانی است و قادر به درک حقایقی است که بر مقولات عقلی مسدود است قبول می کند. (عبدالحمید، ۱۳۷۵: ۱۱۸)

باز غیر از عقل و جان آدمی / روح وحی از عقل پنهان تر بود

هست جانی در نبی و در ولی / زانکه او غیبست اوزان سر بود (دفتر ۴ بیت ۴۱۰)

مولوی از این لحاظ هم با غزالی توافق دارد که این تجربه را نمی توان با زبان دیگر تجربه ها

بیان کرد:

باز غیر از عقل و جان آدمی / روح وحی از عقل پنهان تر بود

هست جانی در نبی و در ولی / زانکه او غیبست اوزان سر بود (دفتر ۴ بیت ۴۱۰)

نه نجومست و نه رملست و نه / خواب از پی روپوش عامه در بیان

وحی دل گیرش که منظر گاه اوست / مؤمن ار ینظر به نورالله شدی

وحی حق را الله و اعلم بالصواب / وحی دل گویند آن را صوفیان

چون خطا باشد چو دل آگاه اوست / از خطا و سهو ایمن آمدی (دفتر ۲ بیت ۳۲۵۸)

صداقت و امانت مولوی شایان تحسین است. چه جسورانه می پذیرد که وحی دل اصطلاحی

است مصنوع صوفیان برای بیان امری که در حقیقت با وحی پیغمبران فرقی ندارد. وحیی که

تصور شده است که آنان یا مستقیماً از خدا گرفته اند یا جبرئیل و روح القدس واسطه آن بوده

است.

سپس می گوید که برای قبول این اصطلاح منعی نیست زیرا در واقع دل منزل و مقام حقایق

الهی است. هیچ چیز واقعی از بیرون به درون جان نمی آید. روح القدس نیز خود پرتو یا تعینی

از یکی از جنبه های روح انسان است. هر چند مولوی ما را از گرفتن وحی به جای رؤیا برحذر داشته،

با این همه به قصد مصور کردن منشأ ذهنی وحی آن را با رؤیا قیاس می کند. (همان: ۱۱۸)

چیز دیگر ماند اما گفتنش / نی تو گویی هم به گوش خویشتن

همچو آن وقتی که خواب اندر روی / بشنوی از خویش و پنداری فلان

با تو روح القدس گوید بی منش / نی من و نی غیر من ای هم تو من

تو ز پیش خود به پیش خود شوی / با تو اندر خواب گفتست آن نهان (دفتر ۳ ابیات

۱۳۰۱-۱۲۹۸)

خود چه جای حد بیداریست و خواب / دم مزن والله اعلم بالصواب (دفتر ۳ بیت ۱۳۰)

مولوی بخش‌های گوناگون این دعوی را با استناد به نص قرآن ثابت می‌کند:^۱
این نجوم و طب و حتی انبیاست/ عقل و حس را سوی بی سوره کجاست (دفتر ۴ بیت
۱۲۹۴)

قابل تعلیم و فهم سمت این خرد/ جمله حرفتها یقین از وحی بود
لیک صاحب ولی تعلیمش دهد/ او اولیک عقل آن را فزود (دفتر ۴ ابیات ۷-۱۲۹۶)
کندن گوری که کمتر پیشه بود / کی ز فکر و حیل و اندیشه بود^۲ (دفتر ۴ بیت ۱۳۰۱)
مولوی می‌گوید: نه تنها راه رسیدن به مرتبه ولایت برای هر فردی باز است بلکه طریق
رسیدن به مقام نبوت یک امت به روی هر کسی گشوده است، ولی این سخنی است که در دل
قلمرو اسلام حیرت‌انگیز است. (عبد الحکیم، ۱۳۷۵: ۱۲۱)

مکر کن در راه نیکو خدمتی / تا نبوت یابی اندر امتی (دفتر ۵ بیت ۴۶۹)
این شعر در حقیقت استنتاجی است مستقیم و صادقانه از مقدمات عرفان که مولوی بیان
کرده است. از زمان حلاج به بعد در میان صوفیان یکی دانستن ارواح الهی و بشری کاملاً
پوزش پذیر بوده است. ولایت و نبوت در تصوف و کلام اسلامی مسائل اساسی‌اند. آراء مولوی
در این مسئله منحصر به فرد است. در نظر وی میان ولایت و نبوت هیچ فرق اساسی نیست و
این هر دو نمودار مرحله‌ای از تکامل‌اند که برای هر فردی تحقق پذیر است. امور دین تنها از
آن جهت ارزش دارند که نماینده حقایق ابدی باشند. حقایقی که همیشه و در هر جا حضور
داشته باشند. مولوی بر این حقیقت آگاه است که «جنبه تاریخی» ادیان را برخی عاملی مانع و
مزاحم می‌دانند که نمی‌گذارد ارزش‌های جاودانی را که واقعیات تاریخی جلوه‌گاه آن است
ببینند. (همان: ۱۲۲)

ذکر موسی بند خاطره‌ها شدست/ ذکر موسی بهر روپوشست لیک
موسی و فرعون در هستی تست/ کین حکایت‌هاست که پیشین بدست
نور موسی نقد تست ای مرد نیک/ باید این دو خصم را در خویش جست (دفتر ۴ ابیات ۴-
۱۳۵۲)

او با اشاره به داستان موسی می‌گوید که این ماجرا واقعه‌ای تاریخی نبوده است که فقط
یک بار روزی داده باشد. داستان موسی و فرعون نمایش جاودانی است که در روح هر فرد بشر

۱- قرآن کریم ۸۶/۱۶: خداوند تو آگاهی افکند زنبور غسل را که خانه‌گیرید در کوه‌ها و دردرخت و بنایی که سازند.

۲- اشاره به روایت قرآن کریم به کلاغ آموخت که زمین را بکند و به فرزند آدم دفن کردن مرده را بیاموزد.

بازی می‌شود. در اشاره به مشرکان مکه که گفتند قرآن چیزی جز اساطیر الاولین نیست، مولوی به همین سان جواب می‌دهد که کلام مبین این داستان‌ها نه منزله وقایعی تاریخی بلکه به منزله حقایقی ابدی و فارغ از زمان نقل شده‌اند.

حاصل آنکه از نظر مولوی رهبری تنها شایسته و بایسته انسان کامل است که به وحی دل به عنوان نتیجه‌ای از تکامل وجود خویش، هدایت‌گر انسان‌ها و جوامع است نه به عقل اکتسابی.

قطب شیر و صید کردن کار او/ باقیان این خلق، باقی خوار او (دفتر ۵ بیت ۲۳۳۹)

چنین رهبری اختصاص به پیامبران، اولیاء خدا و انسان‌های کامل واصل به خداوند دارد که

در هر زمانی وجود ایشان امری ممکن است

مگسل از پیغمبر ایام خویش/ تکیه کم کن بر فن و بر گام خویش

انسان کامل در تصور مولوی واجد خصوصیات است که می‌توان آنها را به شرح زیر خلاصه

کرد:

- ۱- انسان کامل کسی است که به نفس متعالی و ابدی خود که غیر مخلوق و الهی است تحقق بخشیده باشد. ۲- این کار برای هرکسی امکان پذیر است و هدف و غایت زندگی است.
- ۳- آنکه این مهم را انجام داده باشد متصف به صفات الهی است و برایش فرقی نمی‌کند که او را ولی بخوانند یا نبی. ۴- افراد مختلفی که به این مقام رسیده باشند به گونه‌ای با هم متحدند که در عین شرکت یکی هستند زیرا در عالم روح تکثیر عددی وجود ندارد. ۵- انسان کامل با «لوگوس» یا عقل کل که خالق و مدبر کائنات است یکی است. ۶- آدم بنا بر آنچه در قرآن آمده است مظهر انسان کامل است که فرشتگان بر او سجده کردند. ۷- انسان کامل چون از خویش خالی شده، خدا در درونش می‌زید و از درون او سخن می‌گوید و به دست او عمل می‌کند. ۸- رسیدن به این مرحله از طریق عبادت نیست بلکه از طریق استحاله نفس حاصل می‌شود. ۹- انسان کامل تنها مظهر یک امکان واحد نیست، بلکه در هر عصری کسی هست که به این مرتبه می‌رسد.

پس به هر دوری ولیی قایمست/ پس امام حیّ قایم آن ولی است

عقل کل و نفس کلّ مرد خداست/ تا قیامت آزمایش دایمست (دفتر ۱۲ ابیات ۸۱۷)

خواه از نسل عمر خواه از علیست/ عرش و کرسی را مدان کز وی جداست

نتیجه گیری

یافته‌ها نشان دادند که رایج‌ترین مفاهیم سیاسی در تاریخ اندیشه سیاسی عبارتند از: مفاهیم عدالت، آزادی، بندگی، فرمانروایی و حاکمیت، اقتدار، رهبری و گاه برخی مفاهیم فرعی بسته

به دیدگاه نظریه پرداز. جستجوی این مفاهیم در آثار مولوی و تطبیق نظری و مفهومی آنها با استناد به تعاریف مفاهیم سیاسی و تفاسیر و شروح منابع مولوی شناسی حاکی از آن بود که مفاهیم یاد شده و نیز برخی مفاهیم سیاسی اجتماعی دیگر علاوه بر آنچه بطور رایج در کتب اندیشه سیاسی موجود است، در لابلاهای اندیشه‌های مولوی وجود دارد.

همچنین نتایج نشان داد که مولوی عقاید و نظریاتی در باب مفاهیمی همچون عدالت، آزادی، بندگی، فرمانروایی، رهبری دارد.

نتایج نشان داد که اندیشه مولوی بازتاب جامعیتی از اندیشه‌ها و معارف پیش از وی، از افلاطون و ارسطو تا مذاهب مختلف شرق می‌باشد که از میان آنها منابع معرفت اسلامی و دانشمندان و فیلسوفان اسلامی پیش از وی بیشترین تأثیر را در شکل‌گیری اندیشه‌های اجتماعی مولانا داشته‌اند. لذا اندیشه سیاسی مولوی از اندیشمندان قبل از وی تأثیر پذیرفته است.

مولوی به عنوان یک عارف، سیاست را گذرگاه و محملی برای تربیت انسانهای کمال جو معرفی می‌نماید. برخی دلایل وجود رویکرد مولوی به سیاست در وجه انسانی آن عبارتند از:

- اخلاق به معنی زیر بنایی‌ترین مفهوم و نیز هدف غائی سیاست سرلوحه تعالیم فردی و اجتماعی در آثار مولوی است.

- مسئله خیر و شر و جبر و اختیار، تعیین کننده دیدگاه اندیشه نظریه پردازان حوزه سیاست است و مولوی در زمینه این مسائل و موضوعات اساسی هستی‌شناسی، صاحب دیدگاه است.

- مفاهیمی همچون خویشتن داری، فضیلت، استحاله اخلاقی، کمال، خردمندی، عقل‌گرایی و ... که اساس نظریه پردازی‌های سیاسی را نشان می‌دهد، از مهمترین مسائل مورد بحث در آثار مولوی است.

- خواسته‌ها و نیازهای اساسی انسان که مؤثر بر هر نوع نظریه پردازی یا عمل سیاسی است، در آثار مولوی مورد تحلیل عمیق قرار می‌گیرد.

- مولوی رویکردی کاملاً انسان‌گرایانه و اخلاقی نسبت به سیاست دارد که نافی عوام‌فریبی و مکر در سیاست و متناسب با بینش وی نسبت به قانونمندی جهان هستی است.

- پلورالیسم اندیشه مولوی جامعیتی برای فهم حقایق جهان هستی علی‌رغم تکثیر و تناقض اندیشه‌ها و رویکردهای گوناگون، فراهم می‌آورد و بستر ساز نگرشی دموکراتیک، فرامذهبی و فراقومیتی به مسائل انسانی، از جمله سیاست می‌گردد.

- روش شناخت هنرمنوتیک مولوی امکان فهم عمیق تر مسائل و زمینه پیوند علم سیاست با دستاوردهای عرفانی را فراهم می‌کند.

- عمل بر مدار حقیقت و اجتناب از عوامفریبی و تقلید کورکورانه همواره در سرلوحه نظریه پردازی سیاسی مولوی قرار دارد.

آنچه در حوزه سیاست تحت عنوان انسان سیاسی مورد نظر است، در آثار مولوی به «انسان کامل نسبت داده می شود. از جمله:

- عدالت بعنوان زیربنائی ترین مفهوم سیاست، تنها اختصاص به انسان کامل دارد. - آزادی تنها در سایه اطاعت از انسان کامل تحقق پذیر است و انسان آزاد، تنها انسان وارسته و کامل است. - اعمال اعمال سیاسی نظیر حاکمیت، فرمانروائی، رهبری تنها شایسته انسان کامل است و تنها توسط او امکان پذیر است. - ویژگی های بایسته شاه و فرمانروا از نظر مولوی تنها در انسان کامل می تواند وجود داشته باشد. بنابراین رهبری جامعه باید بدست انسان کامل، که در هر زمانی وجود دارد باشد. - تعلیم و تربیت فردی و نظم اجتماعی بدون رهبری تحقق ناپذیر است. - خویشتن شناسی و تحقق خویشتن، چنانچه پیشتر نیز گفته شد، هسته مرکزی شناخت اجتماعی از نقطه نظر مولوی و جوهره فهم و بینش سیاسی اجتماعی است. این فهم نیز تنها در انسان کامل بصورت واقعی و تمام عیار صورت می پذیرد. - تقلید تنها از انسان کامل مجاز و به صلاح انسان است. - وحدت اجتماعی تنها در پرتو وجود انسان کامل تحقق پذیر است. - بهترین و والاترین مرجع عقل جمعی و شورا، امام، رهبر یا انسان کامل است. - تنها انسان کامل است که عملکرد سیاسی وی مبری از تمایلات فردی و اقدامات او مبتنی بر تجربت اندیشی است. - آزادی کامل بیان تنها در خور انسان کامل است. - وطن واقعی انسان جایی است که «انسان کاملی را در آنجا بیابد» - صلح واقعی در پرتو حاکمیت انسان کامل در جامعه امکان پذیر است. - و غیر از او تدابیر دیگران صرفاً خیالبافی های موقتی و مجازی است.

با توجه به بررسی کلی تحقیق و ارائه ادله مستند در پاسخ به مسئله اصلی که «آیا مولوی در مضامین سیاسی بینشی دارد که بعنوان اندیشه سیاسی اسلام قابل ارائه باشد» فرضیه اصلی تحقیق مبنی بر اینکه «مولوی درباره مفاهیم سیاسی دارای بینشی است که بعنوان اندیشه سیاسی اسلام قابل ارائه است» با در نظر گرفتن یافته های تحقیق. تأیید می گردد.

اینک اندیشه سیاسی مولوی از خلال یافته های تحقیق قابل استخراج و به اختصار قابل تبیین است. این بینش تحت عنوان اندیشه سیاسی مولوی در حوزه تاریخ اندیشه سیاسی اسلام، بشرح زیر قابل استنتاج می باشد:

مولوی بعنوان یک عارف بزرگ حوزه اندیشه اسلامی، با روش شناخت هرمنوتیک و با دیدگاهی پلورالیستی، نقطه نظرهایی در حوزه معارف انسانی و اجتماعی بدست می دهد که

حاصل عرفان وی بوده و بدون تعمد در نظریه پردازی، منطبق با اصول، منطق و مبانی نظری و عملی اندیشه سیاسی است.

به عبارتی دیدگاه، نظرات و مفاهیم سیاسی یافت شده در آثار مولوی نتیجه فرعی شناخت عارفانه وی از جهان هستی و قوانین حاکم بر آن است. در خلال نگرش و بینش او به مسائل اجتماعی انسان، مفاهیم عمده مطرح در حوزه اندیشه سیاسی با اشتراک مفهومی با نظریه پردازان ماسبق و نیز بداعت و خلاقیت و نوآوری‌های خاص این شخصیت بزرگ و دیدگاه و روش منحصر به فردش یافت می‌شود که جمع بندی و سازماندهی این مفاهیم و اندیشه‌های مربوط به هریک تحت عنوان اندیشه‌ی سیاسی مولوی قابل طرح است.

در اندیشه‌های مولوی، سابقه اندیشه‌های یونان، مسیحیت، مذاهب شرقی و اندیشه اسلام به چشم می‌خورد که در این میان تأثیر پذیری مبانی عقیدتی وی از اندیشه اسلامی قرآن کریم، منابع فقه و عارفان و اندیشمندان و فیلسوفان اسلامی بیش از سایر منابع است. بارزترین و کلی‌ترین منظر بازتابش مفاهیم سیاسی در اندیشه مولوی، از نگرش کلی وی به لزوم یک اندیشه عمیق اخلاقی، مبنی بر ایمان فردی، و برخاسته از خدانشناسی و خودشناسی بعنوان هسته مرکزی جهان بینی، جلوه گر است. وی در این ابتکار ایمان را در برابر اندیشه به مقابله دعوت می‌کند.^۱

لذا براساس مطالعات انجام شده در طول این تحقیق و یافته‌های بدست آمده می‌توان نتیجه‌گیری نمود که در لابلای اندیشه‌ها و دستاوردهای فکری عارفانه مولوی و نیز دیدگاه جامع انسانگرایانه این شخصیت چند بعدی تاریخ اندیشه اسلامی، مفاهیم سیاسی و نوعی انسان شناسی سیاسی وجود دارد. مفاهیم سیاسی که مولانا در زمینه آنها واجد رأی و نظر است عبارتند از: عدالت، آزادی، حکومت و فرمانروائی، رهبری و ویژگی‌های بایسته آن. همچنین بر اساس یافته‌های این تحقیق مبانی اندیشه سیاسی مولوی متأثر از منابع اندیشه اسلامی می‌باشد که علی‌رغم رویکرد فرا مذهبی مولانا دلایلی مبنی بر گرایش اندیشه سیاسی وی به تفکر شیعی در باب عدالت و امامت یافت شد. امید است تحقیق حاضر بعنوان نخستین گام زمینه نظری مطرح شدن تعالیم آسمانی و انسان ساز و جهانی این عارف بزرگ را در حوزه اندیشه‌ی سیاسی اسلام، فراهم نموده باشد.

۱- تا به کی از حکمت یونانیان / حکمت ایمانیان را هم بخوان.

پیشنهادها

- با توجه به عدم بهره مندی منابع حوزه اندیشه سیاسی اسلام از افکار تابناک مولوی پیشنهاد می‌شود اندیشه سیاسی مولوی در تاریخ اندیشه‌های سیاسی اسلام و ایران مطرح شود.
- پیشنهاد می‌گردد براساس دیدگاه جامع نگر مولانا نسبت به دیالوگ و گفتگو میان اندیشه‌های مخالف، این نوع شناخت شناسی خاص مولوی، در علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، و علوم ارتباطات توسط رسانه‌های ارتباط جمعی در قالب بیان حکایات و اشعار مربوطه و نقد و تفسیر مضامین ابیات، فرهنگ سازی شود.
- تحقیقات بیشتر بر روی روش هرمنوتیک شناخت و نتایج و دستاوردهای آن پیشنهاد می‌گردد.
- با در نظر گرفتن اندیشه‌های متعالی مولانا در خصوص انسان کامل و معنا بخشیدن به مفهوم انسان سیاسی در متن این نوع انسان شناسی، تعمیم و فرهنگ سازی بر اساس این نگرش از جانب نظریه پردازان حوزه اندیشه سیاسی پیشنهاد می‌شود.
- باتوجه به محدودیت مطالعات در زمینه کشف مبانی وحدت نظر مولانا با علماء شیعه، تحقیقات گسترده‌تر در این زمینه پیشنهاد می‌شود.
- پیشنهاد می‌گردد نگرش بدیع و متفاوت مولانا نسبت به «مدیریت فردی آزادی بیان» به منظور برقراری و حفظ نظم اجتماعی، با تأمل و تعمق بیشتری از جانب صاحب نظران و برنامه ریزان مطالعه شده، وارد فرهنگ عمومی جامعه گردد.
- با عنایت به رهیافت انسان‌گرایانه و بنیادی مولوی نسبت به صلح، تحقیقات گسترده تری به منظور بررسی چگونگی بهره برداری از این رویکرد، پیشنهاد می‌گردد.
- سرمایه گذاری عملی و تحقیقات بیشتر و گسترده تر بر روی شناخت ابعاد متفاوت اندیشه‌های مولوی این منبع عظیم بین‌المللی تفکر اسلامی و فرهنگ و تمدن ایرانی، بعنوان یک ضرورت و نیاز فرهنگی پیشنهاد می‌گردد.

منابع فارسی

- تورانی، علی (۱۳۷۱)، پلورالیسم دینی و چالش‌ها، جلد اول، انتشارات مرشد
- جعفری، محمد تقی (۱۳۶۷)، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، جلد هفتم، انتشارات بعثت
- (۱۳۶۵)، نقد و تفسیر مثنوی، انتشارات بعثت
- (۱۳۵۷)، مولوی و جهان بینی‌ها در مکتب‌های شرق و غرب، انتشارات بعثت
- (۱۳۷۱)، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، جلد یازدهم، انتشارات بعثت
- (۱۳۷۲)، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، جلد دوازدهم، انتشارات بعثت
- (۱۳۶۹)، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، جلد چهاردهم، انتشارات بعثت
- (۱۳۶۸)، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، جلد نهم، انتشارات بعثت
- سروش، عبدالکریم (۱۳۶۷)، تمثیل در شعر مولانا، انتشارات برگ
- (۱۳۷۱)، اوصاف پارسیان، انتشارات فرهنگی صراط
- (۱۳۷۸)، سلسله بحث‌های دین‌شناسی مولوی، انتشارات فرهنگی صراط
- شبستری، محمد مجتهد (۱۳۷۹)، هرمونیک، کتاب و سنت، انتشارات طرح نو
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۵)، مقدمه کتاب عرفان مولوی خلیفه عبدالحکیم، انتشارات علمی و فرهنگی
- عبدالحکیم، خلیفه (۱۳۷۵)، عرفان مولوی، ترجمه، احمد احمدی، انتشارات علمی و فرهنگی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی